

نقش فرهنگی خاندان‌ها در جامعه قدیم*

دکتر نصرالله پورجوادی

عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی

امور فرهنگی در جامعه جدیدی که بعد از انقلاب صنعتی در اروپا و سپس کشورهای دیگر جهان به تدریج شکل گرفته است، به عهده دستگاههای دولتی و مراکز و مؤسسات غیردولتی است؛ از وزارتخانه‌های فرهنگ و علوم و آموزش و پرورش گرفته تا فرهنگستان‌ها و رادیو و تلویزیون و مؤسسات تحقیقاتی، و از مدارس و دانشگاهها گرفته تا نمایشگاههای هنری و سینماها و تئاترها و موزه‌ها و بنگاههای انتشاراتی. مهمترین و در بعضی جوامع یگانه حامی و متولی امور فرهنگی نیز دولت و دستگاههای دولتی و نیمه‌دولتی است. از آنجا که دستگاههای دولتی هر کشور مدافع و مروج ایدئولوژی خاص آن کشور است، فعالیت‌های فرهنگی دستگاههای دولتی نیز در جهت ترویج فرهنگی است که توجیه‌کننده و توسعه‌دهنده آن ایدئولوژی است. اما در جامعه قدیم که جامعه‌ای فئودالی و کشاورزی بوده و حکومت‌ها موظف به حفظ و توسعه ایدئولوژی دولتی نبوده‌اند، امور فرهنگی به عهده خاندان‌های معتبر و اشرافی بوده و در واقع رشد فرهنگی و بالندگی هنری و ادبی و رونق اقتصادی و موفقیت‌های سیاسی جامعه قدیم وابسته به توانایی‌های مادی و معنوی و فعالیت فرهنگی و اقتصادی همین خاندان‌ها بوده است؛ خاندان‌هایی که در رأس هر یک شخصیتی بوده که معمولاً پدر یا پیر آن خاندان بوده و از سواد و دانایی و ذوق ادبی و هنری بیشتری نسبت به دیگران برخوردار بوده و نام یا لقب خود را به آن خاندان می‌داده است.

* این مقاله مختصر در همایشی که در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۵ در کاشان برگزار شد، قرائت شده است. در این مقاله از چشم‌اندازی کلی به خاندان‌ها و نقش فرهنگی آنها نگاه شده و نگارنده بیشتر به منابعی ارجاع داده است که با آنها کم و بیش آشنا بوده است. تحقیق دقیق درباره خاندان‌های ایران مستلزم بررسی منابعی است که درباره خاندان‌های هر شهر و هر منطقه وجود دارد و این خود، امکان طرح یا «پروژه» وسیعی دارد، برای تدوین دایرةالمعارف خاندان‌های ایرانی.

خاندان‌های قدیم ایرانی که مسلمان شدند

در هر شهری از شهرهای ایران خاندان‌هایی چند وجود داشته که هر یک در رشته یا رشته‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خاصی فعالیت می‌کرده‌اند. خاندان‌هایی بوده‌اند که نسل بعد از نسل در کارهای دیوانی به‌عنوان وزیر و منشی و مستوفی و حتی ندیم پادشاهان یا خلفا فعالیت می‌کردند. خاندان‌هایی بوده‌اند که به طبابت اشتغال داشته و در تاریخ هم به داشتن حکمت و علم و طبابت شهرت داشته‌اند و برخی از اعضای آن به‌دلیل داشتن سوابقی در کارهای دیوانی به وزارت رسیده‌اند. نمونه بارز این خاندان‌ها در همدان خاندان رشیدالدین فضل‌الله همدانی است (مقتول ۷۱۷) که معروف‌ترین شخصیت خاندان خویش بود و طبابت در خاندان او حرفه موروثی بود. خاندان رشیدالدین در اصل یهودی بودند و این نشان می‌دهد که خاندان‌های معتبر در ایران فقط خاندان‌های مسلمان نبوده‌اند.

برخی از خاندان‌های معتبر و بزرگ بوده‌اند که اعتبار و اهمیت خود را از پیش از اسلام کسب کرده بودند و با پذیرش دین اسلام سعی کردند اعتبار و اقتدار خود را حفظ کنند و به حیات خود ادامه دهند. مثلاً معروف‌ترین مترجم ایرانی در زبان عربی و در واقع مهم‌ترین ادیب و شخصیت فرهنگی در نیمه اول قرن دوم عبدالله بن مقفع (مقتول ۱۴۲) است که متعلق به خاندانی اصیل از اعیان و اشراف ایرانی بود. پدر ابن مقفع داذویه نام داشت و در اواخر قرن اول مسلمان شد و از جانب حجاج بن یوسف مأمور خراج در فارس شد. وی فرزند خود روزبه را که در فیروزآباد فارس متولد شده بود به بصره آورد. روزبه در بصره بزرگ شد و به ابن مقفع معروف شد.^۱ شخصیت معروف دیگر از خاندانی ایرانی‌الاصل جغرافیادان مشهور ابن‌خردادبه است که مانند ابن مقفع از خاندانی اهل علم و معتبر برخاسته بود. جد ابن‌خردادبه نیز در قرن دوم اسلام آورده بود و پدر ابن‌خردادبه حاکم طبرستان شده و خودش در قرن سوم، در منطقه جبال، عهده‌دار دیوان برید و اشراف شده بود.^۲ خاندان برمکیان نیز از خاندان‌های ایرانی قدیم بودند که وارد دستگاه خلافت عباسی شدند و متأسفانه خیلی زود به دست عباسیان از بین رفتند. خاندان اسحاق موصلی (۲۳۵-۱۵۰) نیز خاندانی در اصل ایرانی بودند که از ارجان (شصت فرسخی غرب شیراز) به موصل رفته بودند. اسحاق پسر ابراهیم پسر ماهان پسر بهمن موسیقی‌دان بود و در دربار خلیفه آواز می‌خواند و پسرانش هم موسیقی‌دان بودند. ابن‌ندیم چندین کتاب درباره موسیقی و آوازخوانی و رقص و رقاصان و آوازخوانان زن (قیان) به اسحاق نسبت داده است.^۳

خاندان‌های معتبر و اصیل ایرانی از شهرهای مختلف بودند و وقتی مسلمان می‌شدند دامنه

۱. نک مقاله‌های آذرتاش آذرنوش و عباس زریاب خوئی، «ابن مقفع»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴ (۱۳۷۰)، ص ۶۶۲-۶۸۰.

۲. جمشید چوکسی، *ستیز و سازش*، ترجمه نادر میر سعیدی، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۴۸-۹.

۳. ابن‌ندیم، *الفهرست*، ترجمه رضا تجدد، تهران ۱۳۴۶، ص ۲۳۳.

فعالیت آنها گسترده‌تر می‌شد و نفوذ آنها از شهری که بدان تعلق داشتند فراتر می‌رفت. این مطلب را درباره یکی از خاندان‌های مذهبی اصفهان به نام خاندان ابن‌منده می‌توان ملاحظه کرد. خاندان ابن‌منده به‌خصوص در نیمه دوم قرن چهارم در زمان ابوعبدالله محمدبن اسحاق (ف. ۳۹۵) به اوج قدرت و نفوذ اجتماعی خود رسید. اولین حلقه شناخته‌شده در سلسله انساب این خاندان در دوره اسلامی یکی از صاحب‌منصبان سپاه ساسانیان به نام استندار فیروزان پسر چهاربخت است که در هنگام افتادن اصفهان به دست عرب‌ها اسلام آورد.^۱ از زمان ابراهیم بن ولید که از نوادگان فیروزان بود، این خاندان به‌عنوان ابن‌منده و گاهی خاندان عبدی شناخته شدند. ابراهیم اهل جمع‌آوری حدیث بود و این علاقه را به فرزند خود یحیی نیز منتقل کرد. پسر یحیی ابوعبدالله محمدبن یحیی نام داشت (ف. ۳۰۱) که یکی از طرفداران احمد بن حنبل بود و در اصفهان از او روایت می‌کرد. ابن خلکان گفته است که وی کتابی نوشته است در تاریخ اصفهان که متأسفانه اثری از آن پیدا نشده است. احتمالاً این کتاب اولین تاریخ اصفهان بوده است. قدیمی‌ترین کتابی که تاکنون در تاریخ اصفهان به دست ما رسیده از ابوالشیخ است؛ یکی از کسانی که از ابوعبدالله محمدبن یحیی روایت می‌کرده است.^۲ بدون شک وی کتاب *تاریخ اصفهان* خود را تحت تأثیر ابوعبدالله ابن‌منده نوشته است. این حکم در حق ابونعیم اصفهانی و کتاب *ذکر اخبار الاصبهان* که مانند *تاریخ اصفهان* ابوالشیخ در دو جلد به چاپ رسیده است صادق است.

اما معروف‌ترین و تأثیرگذارترین عضو خاندان ابن‌منده، همان‌طور که اشاره کردیم، نوه ابوعبدالله محمد بن یحیی بوده است، به نام ابوعبدالله محمد بن اسحاق بن محمد. وی از پدرش اسحاق که پسر ابوعبدالله محمد صاحب *تاریخ اصفهان* بود حدیث استماع کرد؛ همچنین از عموی پدرش که عبدالرحمن نام داشت. بزرگ شدن در خاندانی که اشتغال اصلی آنها حدیث بود موجب شد که ابوعبدالله در ۱۷ سالگی از ابوحاتم (ف. ۳۲۷) اجازه روایت بگیرد. پس از آن مانند بسیاری از محدثان آن روزگار برای شنیدن احادیث بیشتر از محدثان شهرهای دیگر به سیر و سفر روی آورد. مسافرت‌های او سال‌ها طول کشید و در طی آن به شهرهای خراسان، از قبیل نیشاپور و بخارا و سرخس و مرو و بلخ رفت و سپس عازم عراق و شام شد. بعد از ۴۵ سال وقتی به اصفهان مراجعت کرد، او در واقع یکی از معروف‌ترین و پرنفوذترین محدثان عصر بود و با حضور خود در اصفهان، این شهر را به صورت پایگاه اصلی اهل حدیث و پیروان احمد بن حنبل در آورد. حتی می‌توان گفت که تأسیس مذهب حنبلی، به عنوان یکی از چهار مذهب فقهی، تا حدود زیادی به دست او در اصفهان صورت

۱. برای اطلاع از تاریخ این خاندان، نک. مقاله محمد مهدی مؤذن جامی، با عنوان «ابن‌منده» در *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴ (۱۳۷۰)، ص ۶۹۷-۷۰۱.

۲. نک. نصرالله پورجوادی، «ابتدای تصوف در اصفهان و پیوند آن با زبان پارسی»، در *ریچه*، ش ۳۶ (بهار ۱۳۹۴)، ص ۳۴-۴۰.

گرفت.^۱ ابوالشیخ و حمزه اصفهانی از دوستان وی بودند. صوفی معروف اصفهانی ابومنصور معمر که به‌عنوان صوفی حنبلی خوانده شده است، از شاگردان نزدیک او بود که پس از مرگ استاد با همسر نسبتاً جوان او ازدواج کرد.^۲ ابونعیم اصفهانی نیز که بعداً مورد غضب ابن‌منده واقع شد، احتمالاً در ابتدا شاگرد او بوده است. ابوعبدالله ابن‌منده وقتی در سال ۳۹۵ فوت کرد معروف‌ترین و پرنفوذترین شخصیت مذهبی در اصفهان بود. او چندین کتاب تألیف کرد که برخی از آنها نیز به چاپ رسیده است. یکی از آنها *مسند احادیث ابراهیم بن ادهم الزاهد* است.^۳ از جمله کتابهای او که تاکنون پیدا نشده تاریخ اصفهان است که مورد استفاده یاقوت حموی واقع شده است. ابوالشیخ اصفهانی و حمزه اصفهانی و ابونعیم نیز یقیناً از آن استفاده کرده بودند. به نظر می‌رسد که تاریخ اصفهان نویسی یکی از مشغولیات فرهنگی خاندان ابن‌منده بوده است. یکی دیگر از اعضای این خاندان به نام ابوزکریا یحیی ابن‌منده (۴۳۴-۵۱۱) که مانند اجدادش محدث و فقیه بود؛ تاریخ اصفهانی نوشته است که مورد استفاده مورخان بعدی مانند سمعانی و یاقوت و ابن‌خلکان و ذهبی و ابن‌حجر واقع شده و گویا بخش‌هایی از آن هم‌اکنون به صورت خطی در کتابخانه ظاهریه موجود است.^۴

خاندان ابن‌منده خاندانی بود مذهبی و فرهنگی که اعضای آن کاری با دستگاه خلافت و حکومت نداشتند. این قبیل خاندان‌های مذهبی و فرهنگی را در شهرهای دیگر نیز می‌توان ملاحظه کرد. مثلاً در میبد دو خاندان مذهبی معروف بودند که هر دو به میبدی معروف بودند، یکی خاندان رشیدالدین میبدی (مهریزاد) و دیگر خاندان قاضی میرحسین میبدی.^۵ اما خاندان‌هایی بودند که هم قبل از اسلام در کارهای دیوانی و لشکری بودند و هم بعد از مسلمان شدن. ورود این خاندان‌های ایرانی به دستگاه

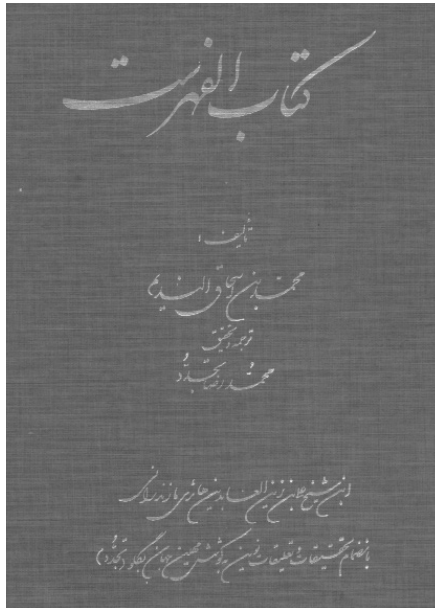
۱. درباره ابوعبدالله و به‌طور کلی خاندان ابن‌منده و نقش آنها در تحکیم مذهب حنبلی در اصفهان، بنگرید به مقاله نگارنده با عنوان «ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی»، *معارف*، دوره ۶، ش ۲-۱، ۱۳۶۸.

۲. ابن‌منده در طول سفر ۴۵ ساله خود مجرد ماند (شاید هم در شهرهایی که اقامت می‌کرد زن می‌گرفت و وقتی از شهر می‌رفت او را طلاق می‌داد). وقتی به اصفهان مراجعت کرد با اسماء دختر ابوسعید محمد شیبانی ازدواج کرد و از او چهار پسر به نام‌های عبدالرحمان و عبیدالله و عبدالرحیم و عبدالوهاب به دنیا آورد. عبدالرحمان و عبدالوهاب محدثان معروفی شدند. پسر عبدالوهاب هم ابوزکریا بود که صاحب *تاریخ اصفهان* بود و ما به آن اشاره کرده‌ایم. فرزندان ابن‌منده و اسماء در واقع فرزندخوانده‌های ابومنصور اصفهانی شدند. اسماء دو دختر هم از ابومنصور اصفهانی به دنیا آورد. (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۷، ص ۳۹؛ پورجوادی، ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی، *معارف*، پیشگفته، ص ۳۷).

۳. این کتاب در قاهره، به سال ۱۹۸۸، چاپ شده است.

۴. محمدمهدی مؤذن جامی، پیشگفته، ص ۷۰۱. مصطفی جواد در مقاله «اصفهان معقل‌الدب العربی فی ایران» (*مجلة المجمع العلمي العراقي*، ج ۱۰، ۱۹۶۲، ص ۹۴-۶۹) از ابوزکریا یحیی بن عبدالله بن‌منده اصفهانی متوفی ۴۴۵ یاد کرده و گفته است که وی صاحب تاریخ اصفهان بوده است. به نظر می‌رسد که مصطفی جواد مرتکب اشتباه شده است.

۵. نک. محمدحسین رافی، *قاضی میرحسین میبدی*، انتشارات ولی، کرمان ۱۳۹۲، ص ۹-۱۳۴.



حاکمه در دوره عباسیان آغاز شد. برخی از آنها مستقیماً با دستگاه خلافت مرتبط شدند، مانند خاندان برمکیان و خاندان نوبختیان و خاندان میکالیان. برمکیان و نوبختیان از خاندان‌های معروف ایرانی بودند که در قرن دوم در دربار خلفای عباسی به فعالیت پرداختند. میکالیان نیز که نسب به بهرام گور می‌بردند، از قرن سوم به دربار طاهریان و صفاریان و سپس غزنویان راه یافتند. متأسفانه دوران فعالیت برمکیان کوتاه بود، ولی فعالیت نوبختیان و میکالیان نسبتاً طولانی بود و خوشبختانه پژوهش‌هایی هم درباره این خاندان‌ها صورت گرفته است.^۱

نام خاندان نوبختیان از عضو برجسته آن

نوبخت گرفته شده است که در عهد خلافت منصور، دومین خلیفه عباسی (خلافت ۱۵۸-۱۳۶)، به اسلام گروید و با فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود خاندانی را تأسیس کرد که از معروف‌ترین مروجان فرهنگ و مدافعان عقاید و اندیشه‌های شیعی شدند. این خاندان در واقع از نخستین کسانی بودند که فرهنگ و معارف ایرانی را به تمدنی که به‌عنوان تمدن اسلامی در حال شکل گرفتن بود منتقل کردند. عباس اقبال آشتیانی که تحقیقاتی درباره این خاندان فرهنگی کرده کتابی نسبتاً مفصل نوشته و اعضای این خاندان را از حیث فعالیت‌های فرهنگی آن به شش گروه تقسیم کرده است: (۱) مترجمان کتاب‌های پارسی به عربی و منجمان (۲) متکلمان شیعی امامی (۳) اصحاب و خاصان امامان شیعی دوازده‌امامی (۴) ادیبان و ناقلان و راویان اشعار (۵) نویسندگان و منشیان (۶) علمای اخبار امامی.^۲

خاندان میکالیان نیز که از دودمان‌های کهن ایرانی بودند، از ورارود یا ماوراءالنهر به نیشاپور آمدند و مدت‌ها ریاست این شهر را به عهده داشتند. این خاندان نام خود را از میکال بن عبدالواحد گرفته بودند. میکال دو فرزند داشت که یکی محمد نام داشت و دیگری شاه. محمد بن میکال و شاه بن میکال هر دو از فرماندهان سپاه طاهریان بودند. نتیجه محمد بن میکال هم یکی از مطوعه نیشاپور بود به نام ابوالقاسم علی بن اسماعیل بن عبدالله (ف. ۳۷۶)، و مطوعی بودن او نشان می‌دهد که وی یکی از مشایخ طریقت مطوعیان یا مطوعه بوده است. مطوعیان صوفی نبودند، ولی طریقه ایشان طریقه‌ای

۱. به کوشش عباس اقبال آشتیانی. نک. *خاندان نوبختی*، تهران، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۵۷. درباره میکالیان،

نک. آل داود، مقاله «آل میکال»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج. ۲، (۱۳۶۸)، ص ۱۶۸ تا ۱۷۴.

۲. همان، ص ۳.

بود مانند تصوف که اهل ریاضت و سیر و سلوک و عبادت بودند و علت اینکه مطّوعی نامیده می‌شدند این بود که داوطلب جنگ با کفار می‌شدند و از راه تطوّع به جبهه‌ها می‌رفتند. ابوالقاسم مطّوعی نیز که از خاندان میکالیان بود مانند اجداد خود اهل رزم بود و برای جهاد به ثغور شام می‌رفت و با مسیحیان بیزانس می‌جنگید. او در واقع همان روشی را در طریقت پیش گرفت که عبدالله مبارک مروزی و ابراهیم ادهم در قرن دوم در پیش گرفتند. آنها در شب به عبادت می‌پرداختند و در روز با کفار می‌جنگیدند. کوشش آنها در روز در جهت فراگرفتن حدیث و علم دین بود.

ابوالقاسم مطّوعی نیز مدت‌ها، هم در بغداد و هم در بصره، به آموختن حدیث و کتابت آن پرداخت و برای جهاد فی سبیل‌الله نیز به شهر طرسوس رفت؛ شهری که در سال ۳۵۴ به دست مسیحیان افتاد و از آن زمان به بعد فعالیت مطّوعیان در ثغور شام متوقف شد. رفتن ابوالقاسم مطّوعی به طرسوس می‌بایست قبل از سال ۳۵۴ بوده باشد. او در بیست و چند سالی که بعد از سقوط طرسوس زنده بود، به خراسان بازگشت و نزدیک ابیورد، رباطی بنا کرد. رباط محلی بود مانند خانقاه که جهادگران و متطّوعه در جبهه‌های جنگ می‌ساختند و در آنها اقامت می‌کردند. رباط ابوالقاسم مطّوعی در واقع خانقاه او بود و او در همین رباط تا آخر عمر زندگی کرد و در همان جا هم به خاک سپرده شد.

یکی دیگر از اعضای خاندان میکالیان ابوالعباس اسماعیل عبدالله بود که برادر بزرگ ابوالقاسم مطّوعی بود و در سال ۲۷۰ در نیشاپور متولد شده بود. وی نیز مدت‌ها مانند برادرش به آموختن حدیث پرداخت و نزد مشایخی چون ابن‌دُرید در فارس تلمذ کرد. ابن‌دُرید کتاب *الجمهره* را به وی تقدیم کرد. ابوالعباس سرانجام به نیشاپور بازگشت و در آنجا به تدریس پرداخت. وی اولین کسی بود که در خاندان میکالیان به ریاست شهر نیشاپور رسید.^۱

مشهورترین شخص در خاندان میکالیان حسن بن محمد بن عباس معروف به حسنک میکال است که مدت‌ها وزیر سلطان محمود غزنوی و از ندیمان او بود. وی از طرف محمود به ریاست شهر نیشاپور رسید و در مدّت ریاست خود به آبادانی شهر پرداخت. حسنک پس از مرگ سلطان محمود همچنان وزیر پسر او محمد بود، اما چون پسر دیگر محمود یعنی مسعود به سلطنت رسید، حسنک از کار برکنار شد و در سال ۴۲۲ به دستور مسعود به دار آویخته شد. داستان بردار کردن حسنک وزیر که در تاریخ مسعودی به قلم ابوالفضل بیهقی نوشته شده یکی از غم‌انگیزترین حوادث تاریخی در عصر غزنویان است.

خاندان‌های صوفی

فعال‌ترین خاندان‌ها از لحاظ فرهنگی خاندان‌های دینی و مذهبی بودند. تنوع دینی و مذهبی جامعه ایران را در ادوار مختلف می‌توان در خاندان‌های معروف و مهم ملاحظه کرد. مثلاً دو خاندان

۱. آل داود، پیشگفته، ص ۱۶۹.

ابن‌منده و نوبختی که معرفی کردیم، هر دو از خاندان‌های مذهبی بودند که یکی به‌عنوان خاندانی اهل حدیث و حنبلی شناخته شده است و دیگری به‌عنوان خاندانی شیعی. از قرن پنجم به بعد در شهرهایی که تصوف از لحاظ مذهبی غلبه داشت، خاندان‌های صوفی اعتبار و اهمیت یافتند. مثلاً در قرن چهارم و پنجم که صوفیان در شهر بسطام قدرت و نفوذ داشتند، خاندان بایزید بسطامی جزء خاندان‌های معتبر و معروف بسطام بود. معمولاً هر یک از خاندان‌های صوفی نام و شهرت خود را مدیون شیخ یا پیری بودند که سرسلسلهٔ مشایخ خاندان به شمار می‌آمد. محمد بن یوسف بنا اولین صوفی اصفهانی بود که خاندان او تا قرن‌ها در اصفهان فعال بودند و نویسندهٔ معروف ابونعیم اصفهانی (ف. ۴۲۸) صاحب دو کتاب *ذکر اخبار الاصبهان و حلیة الاولیاء* و محمدباقر مجلسی متعلق به همین خاندان بودند.^۱

خاندان‌های صوفی که از قرن پنجم به بعد در شهرهای مختلف ایران شکل گرفتند، عبارت‌اند از: خاندان ابوسعید ابوالخیر و خاندان قشیری‌ها در نیشاپور، خاندان سیف‌الدین باخرزی، خاندان جامی که خاندان شیخ احمد جام معروف به ژنده‌پیل بودند، خاندان حمویه در خراسان،^۲ خاندان روزبهان بقلی در شیراز، خاندان جلال‌الدین رومی (مولوی) در قونیه، خاندان شاه نعمت‌الله ولی در ماهان و کرمان، خاندان صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل. برخی از این خاندان‌ها چند شاخه می‌شدند. خاندان نعمت‌اللهی پس از درگذشت شاه نعمت‌الله دو یا سه شعبه شدند که برخی به دکن رفتند و برخی به یزد و برخی هم به کرمان.

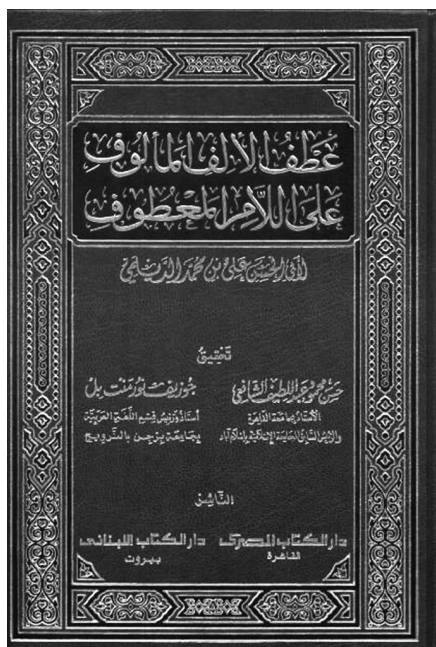
خاندان‌های مهاجر

یکی از مسائلی که دربارهٔ خاندان‌ها مطرح می‌شود، جابه‌جا شدن برخی از آنها است. خاندان‌هایی بوده‌اند که به دلایلی از شهر خود به شهر دیگر منتقل شده و اعتبار و شهرت و اهمیت خویش را به شهر جدید برده‌اند. از جمله معتبرترین خاندان‌های قدیم ایرانی که از شهر و دیار خود کوچ کردند، خاندان دیلمیان بودند که از شمال ایران، دیلم، به جنوب آمدند و بخشی از خاندان در همدان و نهاوند و تویسرکان و رودراور و بخشی دیگر در فارس ساکن شدند. این خاندان چه در همدان و شهرهای دیگر منطقهٔ جبال و چه در شیراز و شهرهای دیگر فارس بسیار فرهنگی بودند و علما و محدثان و صوفیان و نویسندگان معروفی از میان اعضای آن برخاستند.^۳ معروفترین عضو این خاندان

۱. ابونعیم نوهٔ دختری محمد بن یوسف بتا بود (سبکی. *طبقات الشافعیة*، قاهره ۱۹۶۵، ج ۴، ص ۱۸). دربارهٔ محمد بن یوسف بنا، نک. نصرالله پورجوادی، مقالهٔ «بنا، محمد بن یوسف»، در *دانشنامهٔ جهان اسلام*، ج ۴ (۱۳۷۷)، ص ۲۲۵۶.

۲. دربارهٔ خاندان حمویه که در سرخس و خابران و نیشاپور و بیهق معروف بودند، نک. یادداشت‌های محمدرضا شفیعی کدکنی، به *اسرارالتوحید*، تألیف محمد بن منور، ج ۲، تهران ۱۳۶۶، ص ۸-۶۹۷.

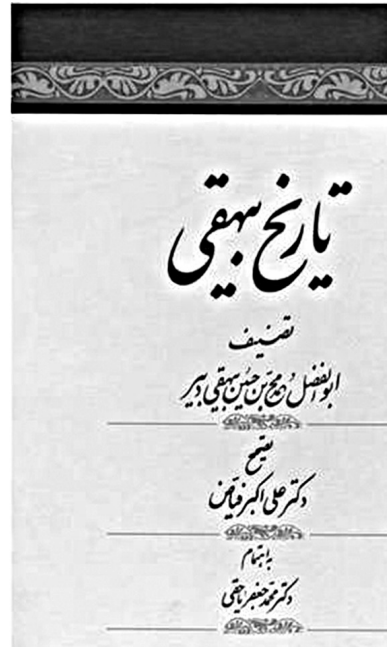
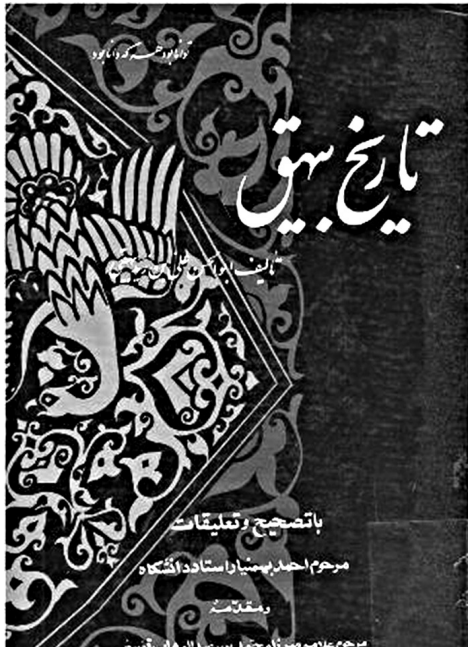
۳. نک. پرویز اذکائی، *تاریخ نگاران ایران*، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۰۰-۱۹۰.



در همدان ابوشجاع شیرویه شهردار است (۴۴۵۰۹) که نویسندهٔ بهترین و معتبرترین تاریخ شهر همدان است؛ کتابی که متأسفانه تاکنون نسخه‌ای از آن پیدا نشده است.^۱ عضو معروف دیگر این خاندان در همدان شمس‌الدین محمد بن عبدالملک بود (ف). بعد از ۵۹۳) که آثاری صوفیانه، از جمله تفسیری بر قرآن با عنوان *تصدیق المعارف* تألیف کرده است.^۲ پدر شمس‌الدین یعنی عبدالملک بن احمد (ف). ۵۳۵) نیز از محدثان بزرگ همدان بود. معروفترین عضو شیرازی این خاندان هم روزبهان بقلی شیرازی است و قبل از او ابوالحسن علی دیلمی، صاحب کتاب *عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف*^۳ و کتاب *سیرت ابن خفیف*.

در اصفهان دو خاندان خجندی‌ها و صاعدی‌ها از خاندان‌های بسیار معروف بودند که مدت‌ها با یکدیگر رقابت و منازعه داشتند. صاعدیان خاندان بزرگی بودند که اعضای آن به شهرهای مختلف از جمله هرات و ری و اصفهان مهاجرت کردند. شهرت این خاندان در اصفهان مدیون رکن‌الدین صاعد بن مسعود (ف. ۶۰۰) بوده است که ممدوح دو شاعر اصفهانی جمال‌الدین و پسرش کمال‌الدین اسماعیل بوده و مدتی منصب قضاوت و ریاست اصفهان را به عهده داشته است.^۴ در شیراز خاندان طبیبان خوافی بودند که در قرن هفتم از خواف به شیراز مهاجرت کرده بودند. عضو بزرگ این خاندان صائن‌الدین الیاس بود و عضو مهم دیگر پسر صائن‌الدین یعنی نجم‌الدین محمود بود که صاحب چندین اثر علمی در طب بود و مدتی هم ریاست بیمارستان دارالسلیم شیراز را به عهده داشت. اما معروفترین عضو این خاندان جلال‌الدین طبیب شیرازی بود که معاصر حافظ بود و علاوه بر دیوان اشعار، مثنوی بلندی هم به نام *گل و نوروز* سروده است.^۵ وی طبیب دربار شاه شجاع مظفری بود.

۱. نک. مقالهٔ سید علی آقائی، «دیلمی، شیرویهٔ بن شهردار بن شیرویهٔ بن فناخسرو»، *دانشنامهٔ جهان اسلام*، ج ۱۸، ص ۵۸۲-۵۸۰.
۲. نک. مقالهٔ سعید کریمی، «دیلمی، شمس‌الدین»، در *دانشنامهٔ جهان اسلام*، ج ۱۸، ص ۵۸۰-۵۷۸.
۳. تصحیح حسن محمود عبداللطیف الشافعی و جوزف نورمنت بل، قاهره و بیروت ۱۴۲۸/۲۰۰۷ ق.
۴. نک. سید علی آل داود، مقالهٔ «آل صاعد»، در *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲ (۱۳۶۸)، ص ۴۴.
۵. نک. مقدمهٔ نگارنده به *دیوان جلال طبیب شیرازی*، تصحیح نصرالله پورجوادی، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۹.



در عصر قاجاریه خاندان‌های فرهنگی متعددی از شهرهای مختلف به تهران منتقل شدند که یکی از معروفترین آنها خاندان ذکاءالملک فروغی است و یکی دیگر خاندان حاج امین‌الضرب (مهدوی‌ها) است که نگارنده شخصاً برخی از اعضای آن را می‌شناخته است. خاندان همایی نیز که نام خود را از رضاقلی خان همای شیرازی، شاعر قرن سیزدهم، گرفته است در اصل شیرازی بودند که با مهاجرت همای شیرازی به اصفهان در زمان سید محمدباقر شفقی، اصفهانی شدند و با آمدن جلال همایی فرزند طرب به تهران تهرانی.^۱ خاندان ملک‌الشعرا بهار نیز، یکی از خاندان‌های فرهنگی است که در اصل از کاشان بوده و در دوره قاجاریه به مشهد و سپس از آنجا به تهران منتقل شده‌اند.

خاندان‌های بیهقی

اهمیت خاندان‌های معتبر و اشرافی برای شهرها به حدی بوده که در واقع تاریخ هر شهر، تاریخ خاندان‌های آن شهر و سرگذشت شخصیت‌های بزرگ آن بوده است. این معنی را به‌خصوص در کتاب *تاریخ بیهقی* تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن‌فندق (ف. ۵۶۵) می‌توان مشاهده کرد. ابن‌فندق بخش عمده کتاب خود را به معرفی خاندان‌های معتبر و معروف بیهقی (سبزوار) اختصاص داده و بخش دیگر را به شخصیت‌های مهم در خاندان‌ها، لذا در ابتدای کتاب خود می‌نویسد که برای

۱. درباره خاندان همایی، نک. مقدمه منوچهر قدسی به کتاب شعوبیه، تألیف جلال همایی، اصفهان ۱۳۶۳،

جامع‌تر و کامل‌تر کردن کتاب خود «بعضی از انساب اهل بیهق و خاندان‌های قدیم [را] بیان کردم».^۱ با نگاهی به محتوای کتاب *تاریخ بیهق* می‌توان به نقش خاندان‌ها در تاریخ اجتماعی و سیاسی منطقه بیهق پی برد و آنچه درباره بیهق و خاندان‌های آن گفته شود، به‌طور کلی در حق خاندان‌های مناطق و شهرهای دیگر به‌خصوص شهرهای خراسان، از قبیل مرو و طوس و نیشاپور و هرات نیز صادق است. در واقع قلمرو فعالیت‌های خاندان‌ها به منطقه‌ای که در آن بوده‌اند محدود نمی‌شود، بلکه نفوذ آنها به مناطق و شهرهای دیگر نیز کشیده می‌شده است. به همین جهت است که وقتی این فندق درباره خاندان‌های بیهق می‌نویسد، از رفت و آمد برخی از اشخاص به نیشاپور نیز یاد می‌کند.

جامعه بیهق جامعه‌ای بود که ارزش‌های دینی بر آن حاکم بود و ابن‌فندق نیز با نگاهی دینی و مذهبی به خاندان‌های مورد نظر خود نگاه می‌کند. او می‌بایست کتاب خود را با ذکر خاندان پیغمبر (ص) آغاز کند، اما از آنجا که وی این خاندان را در کتاب دیگر خود به نام *لباب الانساب و القاب الاعقاب* به تفصیل معرفی کرده است، در این کتاب ابتدا به معرفی خاندان سادات پرداخته، سپس خاندان‌های شاهان ایرانی یعنی طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان یا محمودیان و سلجوقیان را به اجمال ذکر کرده، سپس از خاندان خواجه نظام‌الملک طوسی و مهلبیان یاد کرده است. این خاندان‌ها در واقع خاندان‌های عمومی بودند و به بیهق اختصاص نداشتند.

اولین خاندان خود بیهق خاندان فولادوند بودند که شریف‌ترین خاندان در میان دیالمه و دروداوند به شمار می‌آمدند. خاندان فولادوند نام و اعتبار خود را از شخصی به نام فولادوند گرفته بودند و پس از او از دو پسرش کیاکی و فیروزان. نوادگان فولادوند نیز ریاست این خاندان بزرگ را به عهده داشتند.^۲ یکی از سران این خاندان رئیس حمزه نام داشت که فرزند محمد بود و از بیهق به تبریز و مراغه فرستاده شد و در همان جا ماند. بدین ترتیب، تاریخ خاندانی شهرهای تبریز و مراغه در یک دوره خاص (قرن پنجم) با تاریخ خاندانی بیهق پیوند می‌یابد.^۳

ابن‌فندق خود شخصیتی است فرهنگی که نسبتش هم از طرف پدر و هم از طرف مادر به خاندان‌های معتبر و فرهنگی بیهق می‌رسد. خاندان پدری او حاکمیان و فندقیان بودند و ابن‌فندق در ضمن معرفی آنها از پدر خویش یاد می‌کند و داستان کور شدن او را در پایان عمر شرح می‌دهد. اجداد ابن‌فندق از طرف مادر نیز به خاندان بیهقیون تعلق داشتند. پدر ابن‌فندق ملقب به شمس‌الاسلام نیز از جانب مادر متعلق به خاندان بدیلیان بود که خاندانی فرهنگی بود و افراد آن به قول ابن‌فندق «از فضلا و صلحا و علما بوده‌اند».^۴

۱. ابوالحسن بیهقی معروف به ابن‌فندق، *تاریخ بیهق*، تصحیح احمد بهمینیار، تهران ۱۳۶۱، ص ۲۱. درباره کتاب *تاریخ بیهق*، نک. جولی اسکات میثمی، *تاریخ‌نگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی، نشر ماهی، تهران ۱۳۹۱، ص ۸۸۲۴۴.

۲. منصب ریاست که یکی از مناصب مهم در شهرها بوده، دقیقاً تعریف نشده است. ریچارد بولت می‌نویسد که حکام مقاصد خود را از طریق رئیس هر شهر به اجرا در می‌آوردند. (بولت، سروران نیشاپور، ص ۶۸).

۳. همان، ص ۹۴. ۴. همان، ص ۱۳۵.

خاندان‌های شهرها مانند سلسله‌های شاهی زمانی پر قدرت و با نفوذ بوده‌اند و زمانی ناتوان و درمانده. ناتوانی و درماندگی یک خاندان سرانجام به انقراض آن منتهی می‌شده است. ابن فندق پس از ذکر خاندان‌های پدري و مادري خود، به معرفي خاندان مختاريان مي‌پردازد که زمانی از مشايخ و رؤسا و اکابر بيهق به شمار مي‌آمدند، ولي به تدريج از اعتبار افتادند و در روزگار ابن فندق حتی به فقر و نیازمندی مبتلا شدند. علت نگون‌بختی این خاندان را ابن‌فندق در بی‌هنری می‌داند و می‌نویسد: «بی‌هنر مال دنیا نگاه نتوان داشت و نسب مطلق کفایت نباشد و چنان بود [که] بعضی [از افراد این خاندان] اندر جوانی به دار آخرت انتقال کردند و بعضی به نیاز و درویشی مبتلا گشتند و امروز از ایشان اندکی مانده‌اند.»^۱

یکی از خاندان‌های قدیمی و معتبر بیهق که ابن‌فندق پس از خاندان مختاریان و داریان معرفی می‌کند، خاندان میکالیان است. میکالیان از خاندان‌های معروف دیوانی در خراسان بودند و علاوه بر بیهق در شهرهای دیگر، به‌ویژه در نیشاپور حضور داشتند و ما قبلاً آنها را معرفی کردیم.

یکی دیگر از خاندان‌هایی که ابن‌فندق به تفصیل معرفی کرده است، خاندان قدیمی عنبریان است که نیای ایشان ابو زکریا عنبری بود، ولی معروفترین عضو این خاندان ابوالعباس اسماعیل عنبری نام داشت.^۲ ابوالعباس به واسطه سه پسر خود نقش مهمی در تاریخ فرهنگ خراسان ایفا کرده است. سه پسر او خواجه امیرک و خواجه ابونصر و خواجه ابوالقاسم بودند. هر سه برادر فعالیت‌های فرهنگی داشتند و در عهد غزنویان به مقامات بالا رسیدند و به همین جهت ابن‌فندق آنان را «خاندان علم و زهد» می‌خواند و با آنکه در *تاریخ مسعودی*، معروف به *تاریخ بیهقی*، به تفصیل درباره خواجه امیرک و برادرانش سخن گفته شده است، در اینجا نیز ابن‌فندق به معرفی آنان می‌پردازد.^۳ خواجه امیرک دبیر بود و چند مدرسه ساخت و پانزده سال قلعه ترمذ را که متعلق به سلجوقیان بود، نگاهداری کرد و سرانجام در سال ۴۴۸ درگذشت. خواجه ابونصر، پسر دیگر ابوالعباس عنبری، عمید ری بود و وزیر سلطان مسعود غزنوی. او نیز در بیهق ضیاع و اسباب بسیار ساخت. پسر سوم ابوالعباس، به نام خواجه ابوالقاسم نیز زمانی نایب خواجه ابونصر مشکان دبیر سلطان مسعود بود و «نامه‌های ملوک اطراف این خواجه ابوالقاسم دبیر نوشتی»^۴ (ص ۱۲۱).

تحقیقات جدید و کتاب خاندان‌های نیشاپور

درباره خاندان‌ها هم در قدیم تحقیق شده است و هم در دوره معاصر. *تاریخ بیهق* یکی از این تحقیقات قدیمی بود. در بسیاری از منابع تاریخی قدیم می‌توان به اطلاعاتی درباره خاندان‌های قدیم دست یافت. مثلاً یکی از منابع مهم قدیمی کتاب *الفهرست* به قلم ابن‌ندیم است که در آن علاوه

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. ابن‌فندق، پیشگفته، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۱۱۴.

۴. همان، ص ۱۲۱.

بر خاندان‌های عرب برخی از خاندان‌های فرهنگی ایرانی مانند خاندان اسحاق موصلی که قبلاً از آن یاد کردیم، معرفی شده‌اند. در میان پژوهش‌های جدید می‌توان به مدخل‌هایی که در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و دایرةالمعارف شیعه و دانشنامه جهان اسلام* ذیل «خاندان» یا «آل» نوشته‌اند مراجعه کرد. برخی از خاندان‌های سیاسی دوره قاجار و پهلوی نیز موضوع تحقیق مستقل واقع شده‌اند که یکی از آنها خاندان فیروز معروف به فرمانفرمائی‌ان است.^۱ اما بهترین و جامع‌ترین تحقیق درباره خاندان‌های قدیمی یکی از شهرهای ایران، کتاب *سروران نیشاپور* (اشراف نیشاپور) به قلم ریچارد بولت است.^۲ وی در این کتاب نه تنها به معرفی خاندان‌های مهم و اشرافی نیشاپور در قرن‌های اولیه تاریخ اسلام (قرن‌های سوم و چهارم و پنجم)، مانند خاندان‌های شحامی و فارسی و قشیری و فورکی و صفار و بحیری و صاعدی و ناصحی و اسماعیلی و حسکانی و حسنی پرداخته است، بلکه در ضمن مسائل اجتماعی و سیاسی و دینی و فرهنگی و تربیتی نیشاپور و ارتباط آنها با خاندان‌های اشرافی این شهر را نیز بررسی کرده است. در انتهای کتاب هم دو پیوست آمده است که یکی درباره مدرسه‌های نیشاپور است و دیگری درباره قاضی‌های این شهر.

بررسی خاندان‌های نیشاپور در بخش دوم کتاب *سروران نیشاپور* انجام گرفته است. در بخش اول نویسنده ترکیب هر خاندان را به‌طور کلی بررسی می‌کند و در فصل‌های متعدد وضعیت جغرافیایی و دینی و فرهنگی و سیاسی نیشاپور را شرح می‌دهد. در فصلی که درباره وضعیت دینی نیشاپور است، نویسنده موقعیت دو مذهب حنفی و شافعی و دعوای حنفیان و شافعیان را که در واقع جنبه کلامی داشته است شرح می‌دهد. از لحاظ کلامی خاندان‌های نیشاپور وابسته به مذهب اهل حدیث و سنت بودند. البته در قرن سوم معتزله در این شهر قدرت داشتند، ولی بعداً قدرت اشاعره بیشتر شد. قدرت این مذاهب بستگی به خاندان‌ها داشت. اگر خاندانی مثلاً حنفی‌مذهب بود، اعضای خاندان همه حنفی می‌شدند و پسرهای خاندان با دختران حنفی ازدواج می‌کردند و با شافعی‌ها می‌جنگیدند. صوفیان نیشاپور هم به‌خصوص در قرن پنجم شافعی بودند. بولت به غیر از کرامیان از سه گروه دینی در نیشاپور، که خواص به‌شمار می‌آمدند، یاد کرده است: زاهدان و عابدان و صوفیان. در اوایل قرن سوم (نهم میلادی) فقط زهاد بودند. ولی در طول قرن سوم عده عباد زیاد شد و در قرن چهارم بر تعداد صوفیان افزوده شد و در اواخر قرن پنجم صوفیان در نیشاپور قدرت و نفوذی فوق‌العاده پیدا کردند.

۱. نک. ابوالفضل قاسمی، *الیگارشسی یا خاندان‌های حکومتگر ایران*، ۱: خاندان فیروز، فرمانفرمائی‌ان. تهران: آبی‌تا. این کتاب که قبل از انقلاب اسلامی (یا در بحبوحه آن) با اغراض سیاسی و به‌منظور ترسیم چهره‌ای منفور از خاندان فرمانفرمائی‌ان نوشته شده است، حاوی اطلاعاتی درباره خاندان پرنفوذ فرمانفرمائی‌ان است و در آن به روابط این خاندان با انگلیس و شوروی اشاره شده است. مثلاً مظفر فیروز عامل شوروی و طرفدار حکومت پیشه‌وری (ص ۱۲۳) و مریم فیروز «انگلو کمونیست» خوانده شده است (ص ۱۳۷).

2. Richard W. Bulliet. *The Patricians of Nishapur: A Study in Medieval Islamic Social History*. Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts 1972.

رشد صوفیان شافعی از اواسط قرن چهارم آغاز شد. از جمله معروفترین خاندان‌های صوفی و شافعی خاندان قشیری بودند. یکی از جلوه‌های فرهنگی صوفیان شافعی در نیشاپور استفاده از زبان پارسی بود. پارسی‌نویسی در نیشاپور را به قول بولت، صوفیان شافعی رواج دادند.

در فصل چهارم از بخش اول کتاب، مسأله آموزش و پرورش در نیشاپور شرح داده شده است. در این فصل نهادهای آموزشی به نام «مدرسه» و شکل‌گیری آن شرح داده شده است. مسائلی که در باب مدرسه گفته شده است، اگرچه قدری از موضوع کتاب خارج است، به هر حال خاندان‌های معتبر و سرور تحصیلات خود را در همین مدرسه‌ها انجام می‌دادند. مدرسه در عالم اسلام اساساً در قرن سوم پدید آمد. نخستین مدرسه‌ها در بغداد بود، ولی خیلی زود در شهرهای دیگر نیز، از جمله نیشاپور مدرسه‌هایی تأسیس شد و اوج فعالیت‌های مدرسه نیز با نام خواجه نظام‌الملک طوسی پیوند یافت. مدرسه‌ها ابتدا محل تدریس فقه بود و نظامیه‌ها هم برای تدریس فقه شافعی تأسیس شد.

تأسیس مدرسه‌ها در نیشاپور به دو قرن قبل از تأسیس نظامیه‌ها برمی‌گردد. بولت در پیوستی که برای کتاب نوشته است، تعداد ۳۹ مدرسه را معرفی کرده است که اولین آنها مدرسه میاندهی یا میاندهیه است و آخرین آنها مدرسه نظامیه. مدرس مدرسه میاندهیه ابواسحاق ابراهیم بن محمود بن حمزه معروف به قطان بود. تاریخ تأسیس این مدرسه که در آن فقه مالکی تدریس می‌شد، به قرن سوم یعنی پیش از تأسیس الازهر و مدرسه‌های کرامیان می‌رسد.

در پنجمین فصل از بخش اول رابطه خاندان‌های معتبر با حکومت بیان شده است و این خود پیچیده‌ترین مسأله درباره خاندان‌ها و نقش اجتماعی آنان است. بولت خاندان‌ها را سیاستمدارانی توصیف می‌کند که فاقد محلی معین برای اعمال سیاست‌های خود بودند، مانند ملوکی بدون مملکت. در دوره سلجوقیان منصب قضاوت متعلق به خاندان صاعدی بود. شیخ‌الاسلام شهر را هم خاندان‌ها تعیین می‌کردند. ریاست شهر هم به عهده خاندان‌ها بود. البته معلوم نیست که ماهیت رئیس و کارهایی که به عهده رئیس می‌گذاشتند چه بود، ولی می‌دانیم که سلطان یا امیر از طریق رئیسی که تعیین می‌کرد در شهر اعمال نفوذ می‌کرد. در قرن چهارم ریاست شهر در دست خاندان میکالی بود که قدرتمندترین و بانفوذترین خاندان نیشاپور بود که سابقه آن به عهد ساسانیان می‌رسید. میکالیان در واقع خاندانی بودند اشرافی که مستقیماً با دربار ارتباط داشتند.

در قرن پنجم، خاندان‌های دیگری بودند که گاهی منصب ریاست را عهده‌دار می‌شدند. مثلاً ابونصر منصور بن رامش دو بار در قرن پنجم رئیس شهر شد. وی دو پسر داشت که هر دو صوفی بودند و یکی از ایشان در مدرسه نظامیه حدیث تدریس می‌کرد. نیشاپور در زمان سلطنت محمود غزنوی و وزارت عمیدالملک کندری مورد توجه خاص دربار بود، به خصوص در زمانی که نزاع میان حنفی‌ها و اشعری‌ها بالا گرفت. عمیدالملک از حنفی‌ها حمایت کرد و با اشعری‌ها مخالف بود. خواجه نظام‌الملک طوسی هم از همه جا بیشتر به نیشاپور توجه داشت و سعی می‌کرد آن را تحت کنترل

خود در آورد. آلپارسلان در سال ۴۵۰ حاکم نیشاپور شد و در سال ۴۵۵ جانشین عموی خود طغرل شد. در طول پنج سالی که خواجه وزیر آلپارسلان در نیشاپور بود، سیاست جدیدی اتخاذ کرد که با سیاست عمیدالملک کندری فرق داشت. خواجه نظامالملک توانست خاندان‌های معتبر نیشاپور را تحت کنترل دربار درآورد و بخشی از برنامه‌های خود را نیز از طریق مدرسه‌هایی که به نام نظامیه دایر کرد، عملی سازد.

آخرین فصل از بخش نخست که دربارهٔ فروپاشی خاندان‌های نیشاپور است، فصل کوتاهی است که نویسنده در آن به شرح وقایع نیشاپور در اواسط قرن ششم می‌پردازد. در سال ۵۴۸ وقتی سلطان سنجر از غزها شکست خورد و سپاهیان او پراکنده شدند، راه را برای حملهٔ غزها به شهرهای خراسان باز کردند. غزها ابتدا به پایتخت سنجر یعنی مرو حمله‌ور شدند و آن را غارت کردند و سپس طوس و نیشاپور را گرفتند. در خیابان‌های شهر از کشته‌ها پشته ساختند. مردها را کشتند و زن‌ها و بچه‌ها را به اسارت و بردگی گرفتند. بعد از غارت و کشت و کشتار، موقتاً شهر را ترک گفتند و به جوین و اسفراین حمله‌ور شدند و سپس به نیشاپور بازگشتند و دوباره آن را غارت کردند و پس از رفتن غزها تازه نوبت به عیاران رسید تا به تاراج و ویران کردن شهر بپردازند. بر اثر این حملات پی‌درپی خاندان‌های اشرافی و معتبر نیشاپور همان قدر صدمه دیدند که مردم عادی.

از جمله صدمه‌هایی که به شهر وارد شد، کشته شدن دانشمندان بود. محمد بن یحیی را که مدرس نظامیه بود، با خاک و گلی که در حلقش فرو بردند خفه کردند. یکی از نوه‌های ابوالقاسم قشیری هم به نام احمد بن حسین، گم شد و هیچ وقت او را پیدا نکردند. یکی از مریدان قشیری به نام عبدالرحمان بن عبدالصمد الاکاف را به گروگان گرفتند و وقتی آزاد شد، در اثر بیماری فوت کرد. اینها دانشمندان شافعی بودند. حنفی‌ها هم البته کشته شدند. یکی از ایشان قاضی صاعدبن عبدالملک الصاعدی بود.

بخش دوم کتاب، همان‌طور که گفته شد، شرح حال و تاریخ هر یک از خاندان‌های معتبر نیشاپور است و متأسفانه نویسندگانی که دربارهٔ این خاندان‌ها تحقیق کرده یا در دایرةالمعارف‌ها دربارهٔ آنها مقاله نوشته‌اند، از پژوهش‌های ریچارد بولت در *سروران نیشاپور* که بهترین پژوهش در تاریخ اجتماعی یکی از شهرهای مهم ایران است، استفاده نکرده‌اند.^۱ کتاب *سروران نیشاپور* الگویی خواهد بود برای پژوهش‌هایی که پژوهشگران می‌خواهند دربارهٔ خاندان‌های سایر شهرهای ایران‌زمین انجام دهند.

۱. به دلیل اینکه این کتاب تاکنون به پارسی ترجمه نشده و لذا شناخته نشده است. جا دارد که مترجمی آشنا به منابع تاریخی و جغرافیایی و دینی، هم در عربی و هم در پارسی، همت کند و این اثر را که بیش از چهل و پنج سال از تألیف آن می‌گذرد به فارسی برگرداند.